



ایران در دوران معاصر

خداوند الموت (حسن صباح) رهبر گروه حشاشین

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۵ بهمن ۱۳۹۶ / ۱۱ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

فرستنده و نویسنده: ضیاء - ط حسن صباح که بود؟ هدف او چه بود؟ او به دنبال چه چیزی بود؟ چرا فرقه باطنی (حشاشین) تشکیل شد؟ پل آمیر نویسنده کتاب خداوند الموت (حسن صباح) می باشد و این کتاب توسط ذبیح الله منصوری ترجمه شده است. حسن مردی بود ایرانی و مطلع و بخصوص بعد از اینکه به مصر رفت و در آنجا از کتب کتابخانه خلفای فاطمی استفاده نمود و به تاریخ اروپا و قوف یافت و از تاریخ روم و یونان قدیم اطلاعاتی بدست آورد روشن فکرتر شد. وی قبل از اینکه از ایران به مصر برود، اسماعیلی بود ولی بعد از اینکه در م



فرستنده ونویسنده: ضیاء - ط

حسن صباح که بود ؟ هدف او چه بود ؟ او به دنبال چه چیزی بود ؟ چرا فرقه باطنی (حشاشین) تشکیل شد ؟

پل آمیر نویسنده کتاب خداوند الموت (حسن صباح) می باشد و این کتاب توسط ذبیح الله منصوری ترجمه شده است .

حسن مردی بود ایرانی و مطلع و بخصوص بعد از اینکه به مصر رفت و در آنجا از کتب کتابخانه خلفای فاطمی استفاده نمود و به تاریخ اروپا وقوف یافت و از تاریخ روم و یونان قدیم اطلاعاتی بدست آورد روشن فکرتر شد .

وی قبل از اینکه از ایران به مصر برود ، اسماعیلی بود ولی بعد از اینکه در مصر ، بر اطلاعات خود افزود متوجه گردید که اسماعیلیه هم مثل سایر فرق اسلام تحت نفوذ عرب هستند و درصدد برآمد که یک نهضت به وجود بیاورد تا این که سکنه کشورهای ایران از سلطه مادی و فکری عرب رهائی یابند . حسن صباح در مصر ، ضمن برخورداری از تاریخ یونان و روم قدیم مطلع شده بود که ایران در قدیم کشوری با عظمت بوده و سلاطین مقتدر داشته و حتی مصر ، در قدیم یکی از کشورهای ایران بشمار می آمده ، ولی تسلط اعراب سبب شد که اقوام ایرانی دچار انحطاط شدند و آن قوم ، رونق و قدرت گذشته را بدست نمی آوردند مگر اینکه خود را از سلطه عرب نجات بدهند . آنچه سبب گردید که حسن صباح نهضت باطنیه را به وجود بیاورد این بود

حسن صباح می خواست از اقوام متعدد ایرانی که همه تحت سلطه عرب می زیستند ، یا از لحاظ فکری تحت نفوذ عرب بودند یک ملت واحد به وجود بیاورد که دارای اصالت ایرانی باشد . او برای حصول این منظور متوسل به مذهب شد ، چون می اندیشید که نمی تواند از راه دیگر به مقصود برسد . حتی چهار یا پنج قرن بعد از او وقتی شاه

اسماعیل و سایر سلاطین صفویه خواستند ایران را دارای وحدت کنند ، متوسل به مذهب گردیدند و با توسل به مذهب شیعه ، ایران را دارای وحدت نمودند

افراد فرقه باطنی عقیده خود را پنهان می کردند ولی بعد از اینکه حسن صباح روز قیامت یا (قیامة القیامه - سال 559 هجری قمری) اعلام کرد ، به پیروان خود گفت دیگر عقیده خود را پنهان نکنند و به جمع مردم الموت رفت و برای آنان سخنانی را ایراد کرد

قسمتی از سخنان حسن صباح برای مردم الموت ...

ای مردم از امروز در هر نقطه که کیش ما قدرت به هم بزند بردگی ممنوع می گردد و در آن جا کسی غلام و کنیز خریداری نخواهد کرد و پدران و مادران مجبور نخواهند گردید که از فرط استیصال پسر و دختر خود را به غلامی و کنیزی بفروشند .

ای مردم از امروز ، در هر نقطه که کیش باطنی قدرت بهم برساند زمین را بالسویه بین مردم تقسیم می کند و دیگر کسی مثل خواجه نظام الملک پیدا نخواهد شد که هزارها قریه داشته باشد و چند صد هزار تن از رعایای او گرسنه بمانند .

ای مردم از امروز ، در هر نقطه که کیش باطنی قدرت بهم برساند رسم بکار بردن زبان عربی را لغو خواهد کرد و اجازه نخواهد داد که کسی به زبان عربی بنویسد و بخواند و ما تا امروز با دشمنان مدارا کردیم و ستم آنها را تحمل نمودیم . ولی از امروز به بعد هر کس با ما خصومت کند به قتل خواهد رسید ولو خصومت او فقط بیان یک کلمه باشد و در جاهائی که می توانیم قشون بفرستیم خصم را به وسیله قشون از پا در خواهیم آورد و در مناطقی که قادر به فرستادن قشون نباشیم دشمن را به وسیله فدائیان مطلق نابود خواهیم کرد و فدائیان ما حاضرند که برای از بین بردن دشمنان ما تا اقصای دنیا بروند و خصم کیش باطن را نابود نمایند .

ای مردم اولین قوم موحد ، ایرانیان بودند و ایرانیان مدتی مدید قبل از اعراب مذهب توحیدی داشتند و اعتقاد به یک نجات دهنده که بالاخره ظهور می کند و اقوام ایرانی را نیک بخت می نماید و دنیا را از ظلم می رهند ، از معتقدات اصلی اقوام ایرانی است .

ای مردم در آن موقع که پدران ما دارای دین توحیدی بودند اعراب ، بت ها و خورشید و ماه و ستارگان را می پرستیدند و هنگامی که سلاطین پیشدادی و کیانی بر دنیای قدیم حکومت می نمودند اسمی از عرب نبود و بعدها که نامی از عرب برده شد می گفتند که آنها سوسمار می خورند و شیر شتر می نوشند .

آن چه به اسم علوم اسلامی خوانده می شود مولود دانش ایرانیان است و اعراب نه در آغاز اسلام و نه در این موقع که نزدیک به پانصد و شصت سال (560 ه . ق) از هجرت می گذرد نتوانسته اند خدمتی به علوم اسلامی بکنند و اگر نام بعضی از علمای عرب برده می شود ناشی از این است که آنها مقلد دانشمندان ایرانی بوده اند و در آن علوم از ایرانیان سرمشق گرفته اند .

گفتگوی جواد ماسالی با ترکان خاتون

جواد ماسالی به ترکان خاتون می گوید به فرقه باطنی ملحق شود و مسئول این فرقه در گیلان شود ..

ترکان خاتون (زن ملکشاه سلجوقی) گفت از این قرار دختر کدخدای ماسالی (یعنی خودش) باید کمر بر میان ببندد تا این که کیش ملاحده (مردم آن روزگار فرقه باطنی را ملاحده می خواندند و افراد آن فرقه را ملحد می دانستند) توسعه پیدا کند ؟ جواد (ماسالی) گفت بلی برای اینکه مردم ماسال و شاندرمن و سایر قسمت های شمال و مغرب گیلان کمتر با عرب مخلوط شده اند و به همین جهت بیشتر علاقه دارند که اقوام ایرانی احیا گردند . ترکان خاتون گفت چیزی می شنوم که تا کنون نشنیده بودم . جواد ماسالی گفت افسوس که اعراب و آنهایی که مروج عرب ها بودند نگذاشتند که این حرف به گوش خاتونی چون تو که ماسالی هستی و دیگران برسد چون اگر این حرف به گوش تو و دیگران می رسید و اقوام ایرانی احیا می شدند نفوذ عرب بر می افتاد . ترکان خاتون پرسید مگر شما عقیده دارید که باید اقوام ایرانی را احیا کرد . جواد ماسالی جواب مثبت داد . ترکان خاتون گفت اقوام ایرانی زنده هستند و احتیاجی به احیا ندارند . جواد ماسالی گفت زندگی کنونی اقوام ایرانی نسبت به زندگی قدیم آنها زندگی واقعی نیست و اگر تو از وضع قدیم اقوام ایرانی اطلاع می داشتی این حرف را نمی زدی .

مرگ حسن صباح رهبر گروه حشاشین

حسن صباح می دانست که زندگی را بدرود خواهد گفت و بدون واهمه از مرگ ، انتظار آن را می کشید . هنگامی که حس کرد مرگ نزدیک است " بزرگ امید " جانشین خود و داعیان را که آن موقع در الموت حضور داشتند طلبید و گفت : من وصیت خود را کرده ام و آنچه باید بگویم گفتم ، اکنون بر آنچه راجع به اصول بر زبان آوردم چیزی نمی افزایم . برای اینکه هر چه بگویم تکرار چیزهایی است که شما شنیده اید . آنچه می خواهم بگویم راجع است به دو نفر که من تا امروز نام آنها را به عنوان این که حق بزرگ بر گردن من دارند نگفته ام . ولی اکنون که مرگ را نزدیک می بینم حس می کنم که هرگاه حق را که آن دو نفر بر گردن من و در نتیجه بر گردن باطنی ها و در نتیجه بر گردن اقوام ایرانی دارند بر زبان نیاورم با شرمندگی خواهم مُرد برای اینکه با شرمساری از این جهان نروم نام آن دو را می گویم .

یکی از این دو نفر " ناصر خسرو علوی قبادیانی " است و دیگری " مؤید الدین شیرازی سلمانی " . بزرگ امید گفت ای خداوند منظور تو از ناصر خسرو علوی قبادیانی همان شاعر معروف است که گویا در بلخ زندگی را بدرود گفت . حسن صباح گفت بلی هم او را می گویم که از بزرگان روزگار بود . بزرگ امید گفت ای خداوند حق که ناصر خسرو علوی قبادیانی و مؤید الدین شیرازی سلمانی بر گردن تو و در نتیجه باطنی ها و اقوام ایرانی دارند چیست ؟ حسن صباح گفت این دو بر گردن من حق تعلیم و ارشاد دارند و این دو بودند که مرا تشویق کردند که برای رستگاری اقوام ایرانی قیام کنم و این ها بودند که به من فهمانیدند که در بین اقوام ایرانی زبان فارسی باید جانشین زبان عرب بشود . یکی از این دو یعنی ناصر خسرو و اهل قبادیان در نزدیک بلخ بود و خود او به من گفت که در سال 394 هجری قمری در قبادیان متولد گردید و پدرش از امنای دیوان محسوب می شد و مستوفی مالیات بود . بعد از اینکه به سن رشد رسید قطعاتی از اشعار فردوسی طوسی را بدست آورد و خواند و متوجه شد که ایرانیان در قدیم اقوامی برجسته بودند و سلطه قوم عرب آنها را دچار انحطاط کرد ناصر خسرو بعد از مرگ پدر ، مستوفی مالیات شده بود و در بلخ به خوبی زندگی می کرد و از شغل خود استعفا داد و به راه افتاد و بعد از مدتی تحصیل و سیاحت به مصر رسید و همین که قدم به مصر نهاد کیش خود را رها کرد و کیش اسماعیلی را پذیرفت و چون در آن موقع

ما یعنی کسانی که کیش اسماعیلی داشتند مصر را بلد الامین می خواندند ، من هم در جوانی به سوی بلد الامین روان شدم و وقتی به مصر رسیدم ناصر خسرو را که علوی خوانده می شد و بعد وی را فاطمی هم خواندند ، در آنجا دیدم که بین من و او و همچنین بین من و مؤید الدین شیرازی سلمانی الفت به وجود آمد . مؤید الدین شیرازی سلمانی در شهر اهواز متولد شد و به من نگفت که در چه سال قدم به جهان گذاشت ، وقتی من او را در مصر دیدم مردی چهل ساله به نظر می رسید آنها مرا راهنمایی کردند که تاریخ ایران قدیم را فرا بگیرم و به من گفتند که یکی از شرایط اصلی تجدید حیات اقوام ایرانی این است که زبان فارسی جای زبان عربی را بگیرد و تمام کتاب ها به زبان فارسی نوشته شود

من در گذشته گفته ام که ارزش هر کس وابسته است به آثاری که عقل و روح او در جهان باقی می گذارد نه به ارزش جسمانی او قومی که گذشته خود را نشناسد مانند شخصی است که از گذشته خویش اطلاعی نداشته باشد . تو ای بزرگ امید اگر از گذشته خود اطلاع نداشته باشی نمی توانی برای حال و آینده ات ، روش مخصوص تعیین نمائی . اگر اقوام ایرانی ، تاریخ گذشته خود را از دست نمی دادند ، امروز این وضع را نداشتند

سپس حسن صباح چون می خواست تنها بماند گفت او را به حال خود بگذارند تا این که خود را برای رفتن به دنیای دیگر آماده کند . همه از اطاق خارج شدند و حسن صباح گفت بعد از دو یا سه ساعت دیگر بزرگ امید وارد اطاق شود برای اینکه چشم هایش را ببندد . بزرگ امید بعد از همه از اطاق حسن صباح خارج گردید و در را بست .

بعد از دو ساعت ، بزرگ امید درب اطاق خداوند الموت را گشود که ببیند وضع حسن صباح چگونه است ، مشاهده کرد که روح از قفس تن وی خارج شده و دو چشمش به سقف اطاق دوخته شده است . بزرگ امید به حسن صباح نزدیک گردید و دست بر بدنش نهاد و حس کرد که هنوز بدنش گرم است و معلوم می شود که بیش از چند لحظه از مرگش نمی گذرد . بزرگ امید فوری پلکهای چشم آن مرد را بست چون می دانست که اگر بدن سرد شود دیگر پلکهای چشم را نمی توان بست

منبع و کتاب آشنایی بیشتر با حسن صباح و فرقه حشاشیین : خداوند الموت - (حسن صباح) ، پل آمیر ، ترجمه : ذبیح الله منصوری ، سازمان انتشارات جاویدان ، چاپ سی ام 1375 ، صص 32 ، ص 124 - 125 ، 497 ، 498 ، 667 ، 668 ، 670 ، 671

نگاره های قلعه حسن صباح:



منطقه الموت - اطراف قلعه حسن صباح





مشخصات فرستنده نوشتار:

نویسنده و فرستنده: ضیاء - ط

وبلاگ نویسنده: اینجا را بفشارید

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «خداوند الموت (حسن صباح) رهبر گروه حشاشین»، پارسیان دژ، ۱۳۹۶.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://parsiandej.ir/articles/1432/pdf/خداوند-الموت-حسن-صباح.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵